

رؤیاهای انقلابی

رؤیاهای آرمانشهری و زندگی آزمایشی
در انقلاب روسیه

ریچارد استایتز

ترجمه
افشین خاکباز

فرهنگ‌نشرنو
با همکاری نشر آسیم
تهران-۱۳۹۸

فهرست مطالب

۹

مقدمه

بخش ۱؛ از رؤیا تا بیداری

۲۹ ۱ رؤیابینی اجتماعی قبل از انقلاب

۲۹ ذهنیت‌های آرمانشهری

۳۲ آرمانشهر مردمی: عدالت، جامعه، شورش

۴۴ آرمانشهر حکومتی: رژه، نمای بیرونی، استعمار

۵۵ عوام‌گرایی: رؤیا و ضد فرهنگ

۶۸ مارکسیسم: شهر و ماشین

۸۴ ۲ انقلاب: آرمانشهرها در هوا و بر زمین

۸۴ دنیای جدید

۹۳ رؤیابین در کرملین

۱۰۴ کمونیزم جنگی در مقام آرمانشهر

۱۱۷ پشت دیوار سبز

بخش ۲: زندگی با انقلاب

- ۱۳۳ شمایل شکنی انقلابی ۳
- ۱۳۴ تخریب: جنگ با تجمل
- ۱۴۱ شمایل شکنی: جنگ با نشانه‌ها
- ۱۵۰ نیهیلیسم: جنگ با فرهنگ
- ۱۶۰ ماخائیسیم: جنگ با روشنفکران
- ۱۶۸ ستیز با شمایل شکنی
- ۱۷۵ جشنواره‌های مردم ۴
- ۱۷۸ روزهای انقلاب
- ۱۸۴ نشان‌های نخست بلشویسم
- ۱۹۵ مسکو: شهرِ گویا
- ۲۰۶ پتروگراد: شهر تئاتر
- ۲۱۷ تشریفات و کاروان شادی
- ۲۲۴ دینِ بی‌خدا ۵
- ۲۲۵ خداکشان و خداسازان
- ۲۳۳ حمله به عرش الهی
- ۲۴۴ آیین‌های ایمان نوین
- ۲۵۶ اخلاق پرولتاریایی
- ۲۶۸ ایمانِ گمشده
- ۲۷۷ جمهوری برابرها ۶
- ۲۷۸ برابری و عدالت
- ۲۸۲ مساواتیانِ روس

۲۹۲	لباس، گفتار و احترام
۳۰۴	مینیاتور آرمانشهری: ارکستر بی رهبر
۳۱۴	امتیاز و انقلاب
۳۲۵	آدم ماشینی ♪
۳۲۷	کیشِ فورد و تیلور
۳۳۵	روبات آرمانشهری
۳۴۸	مبارزه برای زمان
۳۵۶	هنر تولید
۳۶۲	زمان، فضا، حرکت، نظم

بخش ۳؛ ما: جامعه آینده

۳۷۳	آرمانشهر در زمان: آینده‌شناسی و داستان علمی-تخیلی ♪
۳۷۳	زمان به پیش
۳۷۵	آرمانشهر، علم و آینده‌شناسی
۳۸۴	نقشه‌های بهشت و جهنم
۴۰۲	رمزگشاییِ تخیلات انقلابی
۴۱۴	بازگشت به آینده: آرمانشهرِ نوستالژیک
۴۲۷	آرمانشهر در فضا: شهر و ساختمان ♪
۴۲۹	انگیزه شهرستیزی
۴۳۴	روسیه سبز: شهرزدایان
۴۴۲	ابرشهر: شهرگرایان
۴۵۰	سوسیالیسم در یک ساختمان: کمون مسکونی

۴۶۱	۱۰ آرمانشهر در زندگی: نهضت اشتراکی
۴۶۱	سنت‌های بومی
۴۶۷	کمون‌ها بر روی زمین
۴۷۹	کمون‌ها در شهر
۴۹۳	آزمایشگاه انقلاب

بخش ۴؛ رؤیاهای و کابوس‌ها

۵۰۳	۱۱ جنگ با رؤیابینان
۵۰۳	پایان آرمانشهر انقلابی
۵۰۸	شمایل‌شکنی، جشنواره و خداسازی
۵۱۸	مساوات‌ستیزی
۵۲۵	اخته‌سازی خیال: آرمانشهر، شهر، کمون
۵۴۲	۱۲ نتیجه
۵۴۲	اقتصاد اقماری و انقلاب اجتماعی
۵۵۰	استالین و حکومت خیال‌پرداز
۵۵۹	سرنوشت آرمانشهر انقلابی

۵۶۷	یادداشت‌ها
۶۴۹	نمایه

مقدمه

اثر تاریخی‌ای که پیش روی شماست در این باور ریشه دارد که آنچه بسیاری از مردم می‌خواهند دربارهٔ جامعهٔ گذشته بدانند، در واقع مسائل مهم آن جامعه است. این کتاب سرشار از مطالب روشن‌گر است ولی طرحی ساده دارد. استدلال اصلی این کتاب، دربارهٔ سرنوشت آرمانشهرگرایی و تجربهٔ اجتماعی در فرایند انقلابی روسیه است که تقریباً از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۰ را در بر می‌گیرد. آنچه این کتاب می‌گوید، این دیدگاه را به چالش می‌کشد که آرمانشهرگرایی در انقلاب روسیه عمدتاً یا صرفاً مارکسیستی بود و این مارکسیسم (بسته به دیدگاه‌های فردی ما) در نهایت به دست لنین یا استالین یا هر دو تحریف شد، یا اینکه آرمان‌هایش تحقق یافت. بی‌اینکه بخواهم مارکسیسم را از انقلاب حذف کنم (که کاری ناممکن است) تفسیر خود را بر حوزهٔ گسترده‌تر تاریخ اجتماعی و فکری و فرهنگی روسیه (قبل، در طول و بعد از سال ۱۹۱۷) مبتنی می‌سازم. این وسعت کانون تمرکز، مرا به این نتیجه ناگزیر رسانده است که انقلاب روسیه شکل‌های معنوی، ذهنی، و بیانی اصلی خود را از برخورد و همدستی سنت‌های آرمانشهری عمده در تاریخ روسیه، یعنی آرمان‌های مردم، دولت، و روشنفکران تدریجاً گرفته است. آرمانشهرگرایی، آزمایش اجتماعی و فرهنگی، و نوآوری‌های

شدید خودآگاهانه (نمادین و ملموس) در میانه همه انقلاب‌های اجتماعی عمده دوران مدرن رخ می‌دهند. دلیل چنین آزمایش‌هایی مقایسه^۱، سرایت، و احساس سرخوشی است. منظره سقوط بت‌ها و سرنگونی پادشاهان (از تخت سلطنت، در کتاب‌ها و در شیوه‌های زندگی) اسطوره قدرت سقوطناپذیر را درهم می‌شکند. نیاز به سازواری در غریزه فرهنگی برخی را وادار می‌کند بعد از نفی و انکار نظامی تحمیل‌گر، همه‌چیز را از نو بسازند. انقلاب فضاها را می‌گشاید و چشم‌اندازهای بی‌پایانی را آشکار می‌کند؛ انقلاب، دعوت به نوزایی، پاکسازی، و رستگاری است. انقلاب مکاشفه و الهام، و برهه‌ای فرجام‌شناسانه^۲ در تجربه انسانی است که آغاز نظم جدید، دنیای جدید، و زندگی جدید را اعلام می‌کند. مضامین رهایی، آزادی، و واگذاری قدرت که کلام و نماد برهه انقلابی را از خود سرشار می‌کنند دعوت به باز-طراحی و تغییر شکل است. انقلاب روسیه همه این ویژگی‌ها را داشت و همگرایی دو جنبه چشمگیر تاریخ آن، جذابیتش را عمیق‌تر کرده است: سنت‌های رؤیایی آرمانشهری و آزمودن شیوه‌های متفاوت زندگی که ویژگی گذشته آن بوده است، و تلاقی برهه انقلاب (۱۹۱۷) با اوج‌گیری انقلاب فناورانه در سده بیستم. انقلاب روسیه نخستین انقلاب در زمانه‌ای بود که سیاست و فناوری در هم تنیده بودند. سوئیه سیاسی انقلاب، به نجات بخشی بین‌المللی آن نیرویی ویژه بخشیده بود و سوئیه فناورانه‌اش، قدرت پرومته‌وار عظیمی را به رؤیاها و الهامات آن داد و موجی از تخیلات فوتوریستی را برانگیخت که بسیار بزرگ‌تر از انقلاب‌های قبلی بود.

کتاب حاضر درباره رؤیاهای انقلابی، تخیلات، برنامه‌ها و طراحی‌ها، و رفتارهای آرمانشهری است و به‌عنوان مطالعه تصورات انقلابی و اقدامات مبتکرانه، به دوران طوفانی تاریخی قبل و بعد از انقلاب کبیر

1. analogy

2. eschatological

روسیه در سال ۱۹۱۷ می‌پردازد. در این کتاب نگاهی تازه به حوزه آشنای تاریخ‌نگاری انقلاب، یعنی سیاست، تلاش برای قبضه کردن قدرت، برنامه‌ها و ایدئولوژی‌های حزبی، و سیاست اقتصادی داریم که پژوهشگران برجسته درباره آنها بسیار نوشته‌اند. همچنین درباره هنر و فرهنگ متعالی نیز گفتنی‌هایی دارم. ولی بیش از هر چیز بر احساسات، واژه‌ها، اندیشه‌ها و اقداماتی تأکید کرده‌ام که آنچه را «گرایش آرمانشهری»^[۱] نام گرفته است بیان یا ترغیب می‌کند و نمادی از آن است. از دیرباز، انقلاب روسیه را پدیده‌ای بسیار آرمانشهری می‌دانسته‌اند ولی کمتر به این موضوع پرداخته‌اند. نویسندگان اغلب واژه «آرمانشهری» را به معنای کاملاً غیر واقع‌بینانه، زیانبار یا ساده‌لوحانه به کار می‌برند. پژوهش حاضر، نمایش «آرمانشهرگرایی» نهضت بلشویکی نیست ولی مسلماً به نکات آرمانشهری بلشویسم در نظر و عمل نیز اشاره می‌کند. هدف من آشکار ساختن و بازگویی داستان جریان‌های غنی و جذاب و عمیق آرمانشهرگرایی که پیرامون انقلاب روسیه را احاطه کرده‌اند، در چارچوبی تفسیری است.

پژوهشگران کم‌شماری نقش آرمانشهرگرایی در انقلاب را همچون ابزاری برای برانگیختن تخیلات، برچیدن نظامی کهن، ایجاد دنیایی جدید، یا ساختن انسانی جدید تحلیل کرده‌اند. با وجود این، آرمانشهرگرایی در این مفهوم، کلید نیروی احساسی انقلاب روسیه یا هر انقلاب موفق دیگری است. در این مطالعه، به جنبه‌های شاعرانه انقلاب، یعنی آرایه‌های آن، اهدافی که با زندگی مردم ارتباط دارند، فرم‌ها، ایده‌ها، زبان‌ها، احساسات، ابتکارات، خلق‌و‌خو، کنش‌ها، غم‌ها، تجربه‌ها، رؤیایا و امیدهای آن می‌پردازم. به عبارت دیگر، کتاب حاضر درباره فرهنگ انقلابی است (در مفهومی که اکنون در میان تاریخ‌نگاران رواج یافته است) و امیدوارم بتوانم مطالعه این پدیده شگفت را به پیش ببرم و به انسانی کردن موضوعی کمک کنم که اغلب، آن را به چشم دشمن نگریسته و تحلیل کرده‌ایم.

چرا آرمانشهرگرایی در انقلاب روسیه چنین جایگاه مهمی داشت؟ دلیل

ظاهر هیجان‌انگیز، و رشد عظیم تجربه و آزمایش در حوزه‌های جامعه و فرهنگ چه بود؟ آیا تنها دلیل، آرمانشهری بودن (یعنی تحقق‌ناپذیر بودن) خودِ مارکسیسم است و انقلاب روسیه تنها یکی از تلاش‌های پرشمار سده بیستم برای آفرینش جامعه‌ای سوسیالیست بر اساس اصول زندگی اقتصادی مارکسیستی بود؟ حتی نگاهی بسیار سطحی به رژیم‌های کمونیستی که برنامه‌های مارکسیستی وارداتی را از بالا به جامعه تحمیل کرده‌اند (مثل اکثر کشورهای اروپای شرقی) نیز نشان می‌دهد که مارکسیسم، آن نوع رؤیابینی مشتاقانه و بیشینه‌گرایی و انتظارات برخاسته از سرخوشی را ایجاد نمی‌کند که در روسیه (و سایر کشورها) در دوران انقلاب دیدیم. پاسخ به این پرسش را باید در سنت‌های آرمانشهری بومی و شرایط خشونت‌بار و انفجارآمیز انقلاب روسیه جست‌وجو کرد. رؤیابینی آرمانشهری راهکاری روانی بود که بسیاری از مردمان مختلف آزموده بودند و از درکی برمی‌خاست که از نحوه بقا (به‌عنوان یک کشور، یک ملت، یک قوم، یک فرهنگ) در محیط جغرافیایی و مادی-فیزیکی‌ای داشتند که بقا و موفقیت را باتردید روبه‌رو می‌کرد. خیال‌پردازی اجتماعی و طراحی اجتماعی هر دو جایگزین‌هایی برای نظامی بود که به نظر می‌رسید نمی‌تواند دو چیزی را که برای سعادت انسان ضروری است تأمین کند: پیروزی بر طبیعت برای تضمین رفاه مادی، و پیروزی بر خودپسندی و استثمار برای تضمین عدالت اجتماعی.

آرمانشهر را می‌توان به شیوه‌های مختلف طبقه‌بندی کرد، و پژوهشگران برای دسته‌بندی انواع مختلف آرمانشهر طرح‌های زیادی را ایجاد کرده‌اند، ولی از پس بیان همه انواع مختلف آن برنیامده‌اند و نتوانسته‌اند نقش آرمانشهر در تاریخ را توضیح دهند.^[۲] همه از وجود آرمانشهر، شادی‌شهر، سعادت‌شهر و کابوس‌شهر^۱ آگاهیم و می‌دانیم که آرمانشهرها به‌صورت

۱. در این فصل به انواع مختلف شهرهای آرمانی اشاره شده ولی تنها بر آرمانشهر تأکید شده و به برخی دیگر اشاره‌ای گذرا شده است. این مفاهیم با یکدیگر تفاوت‌های ظریفی دارند که اگرچه از حوصله کتاب حاضر بیرون است، به منظور روشن‌تر ساختن مسئله توضیحی مختصر را طلب

آرمانشهرهای داغ و سرد، سخت و نرم، زمانی و فضایی، دور و نزدیک هستند. کاربردهای این واژه‌ها در این کتاب کاملاً برای خوانندگان آشکار خواهد بود و به جای «آرمانشهرشناسی»، بر منطق و عقل سلیم استوارند. آنچه بیش از این ابزارهای مکانیکی برای درک تاریخی اهمیت دارد، ذهنیت انقلابی رؤیابینی آرمانشهری در روسیه سنتی و در انقلاب است. من این ذهنیت‌ها را ذیل عنوان آرمانشهر مردمی، آرمانشهر اداری، و آرمانشهر سوسیالیستی دسته‌بندی کرده‌ام. از دیرباز، دیدگاه‌های اجتماعی اصلی در روسیه قدیم را به حکومتی، مردمی، روشنفکری تقسیم می‌کرده‌اند. هر یک از این دیدگاه‌ها بسیار پیچیده است و با گذر زمان دستخوش فراز و نشیب‌هایی بوده است.

از دیدگاه دولتمردانی که به آرمانشهر حکومتی گرایش داشته‌اند، حکومت بر روسیه و دفاع از این کشور بسیار پهناور بسیار فقیر و بسیار ضعیف دشوار می‌نمود. از دل آموزش‌های آنها و درک کمبود حاکمان تحصیل کرده

→

می‌کند. آرمانشهر، جامعه‌ای با ویژگی‌های بسیار مطلوب و آرمانی است. برنامه‌های آرمانشهری معمولاً بر این گزاره استوارند که منفعت فردی را باید فدای خیر عمومی کرد و از این رو، تجربه‌های اجتماعی واقعی که به دنبال دستیابی به آرمانی جامعه‌گرایانه هستند، همچون آنچه در شوروی شاهد بودیم، معمولاً به فروپاشی یا حکومت سرکوبگر منتهی می‌شوند. ولی شادی شهر یا «مکان خوب» (eutopias) در دنیای واقعی قابل دستیابی است. چنین شهری حکومت کوچکی دارد که خلاقیت و موفقیت فردی را میسر می‌سازد. در چنین جامعه‌ای، منفعت فردی به جای اینکه سرکوب شود، در روابط مبتنی بر منفعت متقابل که برخاسته از بهره‌وری و ثروت‌زایی است جلوه‌گر می‌شود. در چنین جامعه‌ای، رونق و شکوفایی به جای توسل به زور و تحمیل، با شکوفایی استعدادها و توانایی‌های افراد ایجاد می‌شود. Eupsychias یا سعادت‌شهر، بر شکوفایی ذهنی و روانی افراد تأکید دارد. مازلو این واژه را برای توصیف جامعه‌ای ابداع کرد که راه را برای خودشکوفایی انسان‌ها هموار می‌کند. کابوس‌شهر یا dystopia جامعه یا اجتماعی نامطلوب یا ترسناک است. چنین جوامعی در آثار هنری متعددی، به‌ویژه در داستان‌هایی که در آینده رخ می‌دهند به تصویر کشیده شده‌اند. ویژگی‌های رایج کابوس‌شهرها انسانیت‌زدایی، حکومت‌های تمامیت‌خواه، و فجایع زیست‌محیطی است. چنین جوامعی در بسیاری از داستان‌ها به تصویر کشیده شده‌اند و اغلب توجه ما را به مشکلات اجتماعی، زیست‌محیطی، سیاسی، اقتصادی، دینی، روانی، قومی، و یا سایر مشکلات دنیای واقعی جلب می‌کنند که در صورتی که چاره‌ای برایشان نیندیشیم ممکن است به فاجعه منجر شوند. - م.

بخش ۱

از رؤیا تا بیداری

رؤیابینی اجتماعی قبل از انقلاب

شاید آرمانشهر سر به ابرها بساید، ولی پا بر زمینِ سخت دارد.
پی.ان. ساکولین^۱

ذهنیت‌های آرمانشهری

تاریخ‌نگاران شوروی معمولاً تاریخ آرمانشهرگرایی را با تاریخ سوسیالیسم در هم می‌آمیزند. در این کتاب قصد رعایت این عرف را ندارم، چون این دو با وجود همپوشانی در بسیاری موارد یکی نیستند. تاریخ اندیشه، برنامه‌ها و نهضت‌های سوسیالیستی روسیه را بارها به رشته تحریر درآورده‌اند. ولی سوسیالیسم یکسره آرمانشهری نبود. آرمانشهرگرایی نیز در سوسیالیسم خلاصه نمی‌شد و بخشی از آن محافظه‌کارانه، ارتجاعی، اسلاو دوست، سلطنت‌طلبانه، و مسیحی بود. جدا کردن آرزوهای آرمانشهری از برنامه‌ها و تاکتیک‌ها و رفتاری که اغلب با آن همراه است آسان و حتی معقول نیست. در یک سند یا جمله، می‌توان بخش‌های متفاوتی از دستورالعمل‌های سیاسی

ملموس و تصاویر خیالی دنیای بهتری که خواهد آمد را در کنار یکدیگر دید. ولی در یک مفهوم، «رؤیابینی اجتماعی» (واژه‌ای که روشنفکران روسیه برای توصیف آرزو و حسرتِ نظمی نوین به کار می‌بردند) از سطحی از آگاهی برمی‌خیزد که با سطحی که برنامه یا بیانیه را تولید می‌کند تفاوت دارد.

وی. اف. زاخارینه^۱، مورخ شوروی در مطالعه ادبیات تبلیغات عوام‌گرایانه انقلابی دهه ۱۸۷۰ به درستی می‌گوید که این ادبیات به دو دسته اصلی تقسیم می‌شود: «تصاویر جامعه آرمانی آینده»، و «برنامه‌ها».^[۱] از مطالعه برنامه‌ها متوجه می‌شویم که این برنامه‌ها در سطحی متفاوت با آرمانشهر درک می‌شوند. آنها خواسته‌ها، جذابیت‌ها، مقاصد، دستورالعمل‌های راهبردی و تاکتیکی، برنامه‌ها و سکوهایی هستند که معمولاً با به دست گرفتن قدرت و استفاده از آن برای تجدید نظم کشور و شکل بخشیدن به اقتصاد ارتباط دارند و اغلب در این باره چیزی نمی‌گویند که مردم چگونه در جامعه آینده زندگی، کار، فکر، و احساس می‌کنند و با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. برنامه‌ها معمولاً جدول‌مانند، ایستا، یک‌دست، خشک و بسیار عاری از احساساتند؛ اگر هم در این اسناد نشانه‌ای از احساسات به چشم بخورد، معمولاً احساس نفرت یا خشم است. چنین برنامه‌ها و طرح‌هایی به‌اجبار بسیار خلاصه و کلی هستند تا بتوانند توصیف‌هایی شاعرانه از زندگی آینده ارائه دهند.^[۲]

رؤیابینی اجتماعی آرمانشهری چیزی دیگر و به‌شدت خیال‌پردازانه است. شاید رؤیابین ما یک دهقان، امپراتور، یا سوسیالیست انقلابی باشد، ولی همیشه راهکار یکسانی به کار می‌رود که با تدوین برنامه دو تفاوت بنیادین دارد. خواب‌ها، خیالات، رؤیاها، تخیلات و تصورات، همه رؤیابین را از محیط پیرامونش جدا می‌کنند، ولی هر یک شیوه متفاوتی را برمی‌گزینند. گاهی این رؤیاها حالت خیالات بی‌شکل اتفاقی، بدون ساختار، آزاد یا

متداعی، و منفعل را دارند و گاهی شبیه چیزی هستند که چلیندر آن^۱ «تخیل سازنده» نامید که برای ایجاد فرم جدیدی برای بیان اندیشه‌های انسان-چیز،^۲ از انتخاب، کنترل، و طبقه‌بندی فکری استفاده می‌کند. اگر این خلاقیت بر خویشتن متمرکز شود، به خلاقیت هنری یا علمی تبدیل می‌شود و اگر بر جهان بیرون تمرکز کند، به آرمانشهر یا تخیلات اجتماعی تبدیل می‌شود. تناقض و قدرت رؤیابینی اجتماعی این است که اگرچه چنین رؤیاهایی در فراغت و تخیل ریشه دارند، به جزئیات ملموس ساخت دنیایی دیگر منتهی می‌شوند. رؤیابینان آرمانشهری می‌خواهند توصیف کنند که جامعه جدید چگونه به نظر می‌رسد و زندگی و کار می‌کند.

یکی دیگر از تفاوت‌های میان رؤیا و برنامه این است که رؤیا به بازی شباهت دارد. همان‌طور که شطرنج، انتزاعی از صحنه نبرد است، آرمانشهر نیز انتزاعی از زندگی یا جامعه، و مسابقه میان فضیلت‌ها و رذیلت‌هاست. آرمانشهر ابتدا با فرد آرمانی آغاز می‌شود و سپس زیست‌بوم، محیط زیست، و نهادها را به میز بازی توسعه بهینه این فرد (یعنی برنده شدن در بازی زندگی) تبدیل می‌کند. به گفته مایکل هولکیست^۳، آرمانشهر، با صحنه‌آرایی و افزودن جزئیات، به نمایش می‌گذارد و انسانی می‌کند، ولی بیانیته تحمل می‌کند و دستور می‌دهد.^۴ هنری برگر^۳ که از پژوهشگران رنسانس است از این نیز فراتر می‌رود: «هنگامی که زمان‌ها یا مکان‌ها خلق می‌شوند یا برای عقب‌نشینی از محیط واقعی محو می‌شوند، زمین بازی، آزمایشگاه، تماشاخانه، صحنه نبرد، و جامعه آرمانی به لحاظ روانی با یکدیگر مرتبط می‌شوند.»^۵ عنصر بازی و حتی لذت زیبایی‌شناسانه در برخی از انواع آرمانشهرسازی (به‌ویژه به‌دست کسانی که بر مسند قدرت هستند) قدرتمند است. این بازی از سر فراغت بهشت تن‌آسایان^۴ نیست که در آن، همه چیز

1. Chalinder Allen

2. Michael Holquist

3. Henri Berger

4. Land of Cockaigne

فراهم است و کار منسوخ شده است، بلکه استفاده از سایر انسان‌ها و کنترل آنهاست.

آرمان‌شهرگرایی دو سده گذشته امپراتوری روسیه از تنوع و غنای شگفت‌انگیزی برخوردار است و در ادبیات، اندیشه سیاسی، تخیلات و اعمال دینی، آرمان‌گرایی انقلابی، تجربه فردی، تخیلات عرفانی، افسانه و حکمت عامیانه جلوه‌گر می‌شود.^[۶] در اینجا بر مضامین و بُن‌مایه‌های آرمانشهر تمرکز می‌کنم که از سه ارگان‌سبب پیچیده جامعه روسیه برخاسته است که تاریخ روسیه قبل از انقلاب ثمره تعامل آنهاست: مردم، حکومت، روشنفکران. امیدوارم در این کتاب نشان بدهم که چگونه تعارض رؤیاهای دوران انقلاب، در تنوع و قدرت رؤیابینی اجتماعی در تاریخ روسیه ریشه داشته است.

آرمانشهر مردمی: عدالت، جامعه، شورش

چیزی که بتوان فی نفسه «ذهنیت آرمانشهری» نامید وجود ندارد. ذهنیت‌ها (خواه آرمانشهری باشند یا خیر) از شرایط اجتماعی برمی‌خیزند. مسلماً نمی‌توان از ذهنیت دهقانی واحدی نیز سخن گفت، بلکه شیوه‌های مختلف تفکر را می‌توان تفکر آرمانشهری دهقانی، عامیانه، یا مردمی محسوب کرد. دهکده دهقانی یک دنیا، سیستم کنش، حوزه بازی، و واحد تعهد اخلاقی بود. قرار بود در داخل این واحد، برابری و انصاف و شفافیت حکمفرما شود؛ برابری به این باور روشن اشاره داشت که منابع طبیعی (آب، قلمستان‌ها، شکار، مرغزار) باید برای استفاده همگان آزاد باشد. در این آرمانشهر از قوانین مکتوب و مفاهیم برنامه‌ای برابری خبری نبود. هنگامی که رؤیاهای سلطنت هزارساله مسیح دهقانان را شیفته خود ساخت، خواستار برادری، هم‌ترازی، برچیدن سلسله‌مراتب، مالکیت مشترک، و اشتراک شدند. پژوهشگران مدرن «اقتصاد اخلاقی» دهقانی

این رؤیایها را رؤیاهایی جهانروا (مبتنی بر شباهت در شرایط دهقانان به عنوان یک طبقه و یک شغل) می‌دانستند که انقیاد ابدی و زندگی سرشار از خطر بر آن سایه انداخته بود. این تصویر را باید با جنبه‌هایی از زندگی دهقانی متعادل کرد که به نحو انکارناپذیری رقابتی و فردگرایانه (و حتی بلندپروازانه) بود، یعنی زندگی آنچه یکی از پژوهشگران «دهقان خردورز» نامیده و اغلب با جنبه‌های سنتی یا جامعه‌گرایانه در درون همان فرد همزیستی داشت.^[۷]

در دوران نظام ارباب و رعیتی روسیه که از سال ۱۶۰۰ تا ۱۸۶۱ ادامه داشت، روابط دهقانان با یکدیگر و با بیگانگان روابطی پیچیده بود.^[۸] مردان دهقان، خود را برابر می‌دانستند و یکدیگر را «برادر» یا «مرد ارتدوکس» خطاب می‌کردند. آنها با خانواده خود همچون رئیس رفتار می‌کردند، به غریبه‌ها مشکوک بودند، در برابر میهمانان مؤدب و میهمان‌نواز و محتاط بودند، و با اربابان رفتاری احترام‌آمیز و حتی گرم و صمیمی داشتند (این الگو در دوران تنش جای خود را به خشم و خشونت می‌داد). مسئولیت جمعی تا حدی به دست مقامات و تا حدی با مکانیزم‌های بقا و کسب سود بر آنها تحمیل می‌شد (از جمله وادار ساختن کل اهالی دهکده به شرکت در غارت). در بسیاری از دهکده‌های دهقانی، هر چند وقت یک بار برای حفظ تناسب میان مقدار املاک و ابعاد خانواده، زمین‌های قابل کشت دوباره توزیع می‌شد. دهقانان بی‌زمین، برخی از آداب و رسوم را با خود آوردند که از جمله می‌توان به گروه‌های سیار کارگرانی اشاره کرد که نیروی کار و دستمزدهای خود را با یکدیگر شریک می‌شدند. چشم‌انداز سنتی دهقانی در فرهنگی دینی ریشه داشت و عاری از خردگرایی غربی بود (بر خلاف منطق ساده و خرد اقتصادی)، با شکل‌های هندسی و تقارن‌های باشکوه بیگانه بود، و به رشد و قدرت‌های مرکزی (به جز شخص تزار) مشکوک بود. تا زمان آزادی رعایا در سال ۱۸۶۱، به نظر می‌رسید دهقانان شهرهای بزرگ را نیز با بی‌اعتنایی یا دشمنی می‌نگریستند.

یکی از پژوهشگران برجسته ذهنیت دهقانی می‌گوید «دهقانان روسیه رؤیابین» و سرشار از «عقل عملی» بودند.^۱ زمستان‌های طولانی روسیه و انزوای روستایی عمیق به شکل دادن به رؤیاهای آنها کمک کرد. برخی از آنها «آرمانشهری‌هایی» بودند که در رؤیاهایشان دنیاهایی بسیار زیبا و غنی می‌ساختند که شاید شکل‌ها و رنگ‌هایش برگرفته از مراسم دینی همیشگی آنها بود. این دنیاهای رؤیایی، سرشار از پراودا یا حقیقت^۱ و ولیا یا آزادی^۲ بود که واژه‌هایی هستند که به‌دست روشنفکران روسیه دگرگون شدند (واژه‌هایی که ابتدا عوام‌گرایان به «سرزمین آزادی» و بعد مارکسیست‌ها به «سوسیالیسم» و «دموکراسی» تبدیل کردند). برای یک دهقان، پراودا به‌نوعی به‌معنای «زمین» و «سوسیالیسم» بود. این واژه فاش‌گویی، عدالت، حقیقت، و حق را به ذهن می‌آورد. حقیقت باید عادلانه می‌بود و در غیر این صورت، دروغی بیش نبود. این مسئله دلیل بخش بزرگی از بدبینی دهقانان به «حقیقت‌گویانی» است که از قوانین سرمایه می‌گفتند. آرمانشهر دهقانان سرزمینی پر از «حقیقت» (یعنی عدالت و انصاف) بود. از نظر اجتماعی، این به‌معنای زمین برای کشاورزان، تقدس نیروی کار، و فضیلت برادری و اخوت بود. در نقطه مقابل حقیقت، ایودا^۳، یعنی کجروی، کذب، و نیرویی بیگانه قرار داشت. آرمانشهر نشاندهنده حقیقت به‌جای کجروی بود. ولیا به‌تعبیری به‌معنای «آزادی» و «دموکراسی» نیز بود. ولی این به‌معنای آزادی انتزاعی بر اساس قوانین و اقتصاد آزاد یا حکومت پارلمانی نبود، بلکه فرار از دست دولت سرکوبگر، در صورت نیاز مبارزه با آن، و بیرون رفتن از زیر یوغ ارباب و پلیس بود.

بخش عمده‌ای از دهقانان روسیه به‌ندرت رؤیاهای آرمانشهری را مطرح یا آشکار می‌کردند. و در مواردی همچون افسانه‌های «سرزمین عدالت» و «تراز عادل» که چنین می‌کردند، اسطوره بر مدرک و سند پیشی می‌گرفت.

ماکسیم گورکی «سرزمین عدالت» را با بیانی ادبی در تک‌گویی لوکا در اعماق پایین^۱ (۱۹۰۲) به تصویر کشیده است: دهقانی که به سرزمین عدالت باور داشت، از روشنفکری خواست تا آن را روی نقشه‌هایش نشان دهد؛ او این «حقیقت» تجربی را نمی‌پذیرفت که چنین سرزمینی را نمی‌توان روی نقشه پیدا کرد. این واقعه چهار سال بعد از آخرین سفر در جست‌وجوی سرزمین‌های افسانه‌ای بلوودیه^۲ (پادشاهی آب‌های سفید) رخ داد که در آن، سه قزاق اورالی از اودیسا به سوی آسیا و سیبری بادبان برافراشتند و در بازگشت، اعلام کردند که چنین سرزمینی وجود ندارد. نخستین شرح مکتوب این افسانه در سال ۱۸۰۷ منتشر شد. در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰، مهاجرت‌های گسترده‌ای برای یافتن این سرزمین آغاز شد. می‌گفتند این سرزمین «آن سوی آب‌ها»، شاید در ژاپن باشد و مؤمنان قدیمی روسیه که در سده هفدهم به دلیل باورهای دینی فرقه‌ای خود آزار دیده‌اند ساکنانش هستند. در پادشاهی آب‌های سفید، زندگی معنوی جایگاهی برجسته داشت، همه پابرنه راه می‌رفتند، و بی حکومت سرکوبگر و جنگ و جنایت، در میوه‌های زمین شریک بودند. این افسانه که در میان اعضای این فرقه موسوم به آواره‌ها پدید آمد، در میان دیگران نیز رواج یافت. به گفته محقق برجسته این پدیده، در سده نوزدهم دوازده روایت از این داستان وجود داشت، ولی بعد از سال ۱۹۰۰ از هیچ یک از آنها نشانی نبود. شهر ایگنات، سرزمین دریارود، ناتلند، و کیتوز^۳ (شهر زیر دریاچه)، از دیگر بهشت‌های خیالی دینی و مردمی بودند.^[۱۰]

1. The Lower Depths

2. Belovode

۳. کیتوز (Kitez) شهری اسطوره‌ای بر کرانه دریاچه سوئدلوپار در بخش وسکرسنسکی در اوبلاست نیژنی نووگروود در روسیه مرکزی است. بر اساس افسانه‌ها، گئورگی دوم، ولیعهد ولادیمیر در اوایل سده سیزدهم ابتدا شهر ماکی کیتوز (کیتوز کوچک) را در ساحل رودخانه ولگا ساخت. بعدها شاهزاده از رودخانه‌های ازولا، ساندا و کرژنتس گذشت و مکانی زیبا در ساحل دریاچه سوئدلوپار دید و تصمیم گرفت شهر کیتوز بزرگ را در آنجا بسازد. باتو خان بعد از فتح برخی از سرزمین‌های روسیه، داستان کیتوز را شنید و به سربازانش دستور داد به سوی آن پیشروی کنند. طولی نکشید که مغول‌ها کیتوز کوچک را تصرف کردند و گئورگی را وادار کردند

رؤیای تزارِ عادل، باور به ظهور مُنْجی در آینده‌ای نزدیک بود، ولی در برخی از روایت‌های آب‌های سفید نیز سخن از تزار سفیدی می‌رود که با عدالت در آنجا حکومت می‌کند و سرانجام سرتاسرِ روسیه را آزاد می‌کند. در این رؤیا تزارِ منجی، برای مردمی که عاشقانه دوست دارد آزادی و حقیقت را به ارمغان می‌آورد. این تصویر در سده‌های شانزدهم و هفدهم شکوفا شد و حتی دربارهٔ ایوانِ مخوف نیز به کار رفت. تزارهای دروغین بارها در سده‌های هفدهم و هجدهم ظاهر شدند و رهبری شورش‌های مردمی را که نویدبخش آزادی و عدالت بود به دست گرفتند.^[۱۱] در سدهٔ نوزدهم، منشورهای طلایی که امضاهای جعلی تزار را بر پای خود داشت پدیدار شدند که نویدبخش آزادی دهقانان و بخشیدن زمین از جمله زمین‌های اربابان بود. یکی از این منشورها که در سال ۱۸۶۱ در استان خارکوف و به دست دهقانانِ مدعی تاج و تخت منتشر شد تصویری از گرایش‌های دهقانان به کار، بیکاری، و امتیاز را ترسیم می‌کند: اربابان، همچون شیاطین، به زمین‌های باتلاقی بی‌ارزش تبعید می‌شدند، ولی از اینکه آنان نیز همچون رعایای زحمتکش خود، با نیروی خود بذر بکارند و نان بازوی خود را بخورند استقبال می‌کردند.^[۱۲] این انتظار فرایند هم‌ترازسازی بود که در طول انقلاب دربارهٔ طبقات بالا به کار رفت. آرمانشهرهای کنونی بهشتِ تن‌آسایانی هستند که در آنها هیچ‌کس مجبور نیست کار کند، ولی همه کار می‌کنند و از ثمرات آن بهره‌مند می‌شوند.^[۱۳] حاصلخیزترین محیط برای

→

به داخل جنگل عقب‌نشینی کند و به‌سوی کیتوز بزرگ حرکت کند. یکی از زندانیان راه مخفی دریاچهٔ سوئدلوپار را به مغول‌ها نشان داد و ارتش مغول‌ها گئورگی را تعقیب کردند و طولی نکشید که به دیوارهای شهر رسیدند. آنها با شگفتی دریافتند که شهر هیچ برج و بارویی ندارد و شهروندان به‌جای دفاع از خود، سرگرم دعا و نیایشند و از خداوند می‌خواهند آنها را رستگار کند. مغول‌ها به‌سرعت حمله را آغاز کردند، ولی ناگهان فواره‌های آب در اطرافشان به آسمان بلند شد. مهاجمان عقب‌نشینی کردند و شهر در آب دریاچه فرو رفت. آخرین چیزی که آنها دیدند گنبد درخشان کلیسای جامع بود و کمی بعد، چیزی به جز امواج دریا به چشم نمی‌خورد. از این رو، گاهی این دریاچه را آتلانتیس روسیه می‌نامند. - م.

آرمانشهر مردمی قبل از انقلاب، در میان مؤمنان کهن و پیروان فرقه‌ها بود. مؤمنان کهن در سده هفدهم بر سر مسائل اصلاحات آیینی که به‌ظاهر پیش‌پافتاده ولی از نظر روانی و فرهنگی مهم بود درگیر منازعه‌ای خشونت‌بار با ارتدوکس‌ها شدند. آنها که به راسکولنیک^۱ یا انشعابیون معروف بودند بی‌رحمانه به‌دست اسقف نیکون^۲ و جانشینانش و همچنین مقامات روس سرکوب شدند. مؤمنان کهن سرسختانه بر آیین‌های باستانی خود پایدار ماندند و جدایی خود از دنیای رسمی مسکو و امپراتوری روسیه را با گریز و مهاجرت جمعی به حاشیه‌های کشور، خودسوزی‌های دسته‌جمعی، شورش، و اجتماعات دینی اعلام کردند.

معروف‌ترین این اجتماعات، ویگ^۳ در منتهی‌الیه شمال روسیه بود که از دهه ۱۶۹۰ تا دهه ۱۸۵۰ برقرار بود و «آرمانشهر الهی» نامیده می‌شد.^[۱۴] ایدئولوژی اصلی این فرقه سوبور^۴، یعنی حس اجتماع معنوی هماهنگی بود که اسلاوها در سده نوزدهم به آن عشق می‌ورزیدند. این ایدئولوژی ضد غربی، ضد نظامی‌گری، و ضد توسعه‌طلبی بود و مالکیت جمعی اموال، کار جمعی، و کمک متقابل در یک محیط دینی که از مرکز قدرت دولت بسیار دور باشد را پیشنهاد می‌کرد. این اجتماع که زمین‌های حاصلخیزش مالکیت اشتراکی داشت و به‌صورت اشتراکی کشت می‌شد، اشتراکی‌گرایی رهبانی بود که از شبکه‌ای از اجتماعات متحد استقبال می‌کرد، و یک حکومت سوسیالیستی مینیاتوری مبتنی بر اقتصاد اشتراکی بود^[۱۵] که در اوج شکوفایی ۱۰۰۰ عضو داشت. این جامعه پایگانی و تقسیم‌بندی شده بود: اعضای آن ملزم به رعایت انضباط، فرمانبرداری، وفاداری، و پارسایی بودند (اگرچه این ویژگی آخر همواره رعایت نمی‌شد)؛ همه مناصب قدرت به‌دست مردان بود، و رئیس منتخب جامعه در اتاقی بزرگ‌تر از دیگران زندگی می‌کرد. در برهه‌های مختلف تاریخ جامعه ویگ (اگرچه در زندگی

1. Raskolniki

2. Patriarch Nikon

3. Vyg

4. Sobor

اقتصادی و دادوستد تجاری منظم با دنیای خارج شرکت داشت و از حمایت دولت برخوردار بود) این جامعه پول، گذرنامه، و حتی پیاده‌رو را غیرقانونی اعلام کرد (به تصویر ۱ نگاه کنید).^[۱۶]

بعد از مؤنمان کهن فرقه‌های دیگری (دوکوبرها^۱، ملوکانی‌ها^۲، بیابان‌گردان^۳، و نوادگانشان) ایجاد شدند و افراطی‌گری‌های بیشتر و آرمان‌شهرگرایی عمیق‌تری را به نمایش گذاشتند.

تجربیات آنها که عمر کوتاه‌تری داشت و همواره به دست حکومت سرکوب می‌شد به‌شکل اسناد مکتوبی همچون نواختن ناقوس‌ها^۴ (۱۷۹۴) و دنیای جدید و قوانینش^۵ (دهه ۱۸۲۰) و فرقه‌های دینی اشتراکی از قبیل

۱. دوکوبرها (Dukhobors) فرقه‌ای مسیحی که در اوایل سده هجدهم در میان دهقانان روس ایجاد شد و آیین‌ها و باورهای کلیسای ارتدوکس کشیشان، شمایل‌ها و اشیای مقدس را نفی می‌کرد. این کلمه از دو بخش Dukho و Borets تشکیل شده که به‌معنای کسانی است که با نفس خود درمی‌افتند. آنها بر این باور بودند که روح خداوند در وجود هر انسانی حضور دارد و کشتن یک انسان به‌منزله کشتن خداوند است. باورهای صلحجویانه، مساوات‌طلبانه و ضد استبداد اعضای این گروه به‌درگیری آنان با کلیسا و دولت منجر شد و آنها را آماج آزار و اذیت قرار داد و سبب گردید به سرحداث امپراتوری روسیه تبعید شوند. آنها در سال ۱۸۹۵ سلاح‌ها را آتش زدند و از خدمت سربازی خودداری کردند. این مسئله سبب گردید حکومت دوباره در پی آزار آنان برآید و در سال ۱۸۹۹، ۷,۵۰۰ تن از آنان به کانادا مهاجرت کردند. - م.

۲. ملوکانی‌ها (Molokanes) به زبان روسی به‌معنای «شیرنوش» است) اعضای فرقه‌ای مسیحی هستند که از میان دهقانان روسی موسوم به «مسیحیان معنوی» برخاسته بودند که از اطاعت از کلیسای ارتدوکس روسیه امتناع کردند. در سده یازدهم کلیسای نسطوری برای اینکه گرویدن ۲۰۰,۰۰۰ تاتار که با خوردن گوشت و شیر زندگی می‌کردند را به مسیحیت نسطوری تسهیل کند، آنها را تأیید کرد. در آیین نسطوری حدود ۲۰۰ روز روزه‌داری بود که مقامات کلیسای آن دوران، نوشیدن شیر در آن روزها را ممنوع می‌دانستند. ولی ملوکانی‌ها خود را به جای «شیرنوش»، «مسیحیان معنوی» می‌نامیدند. در دوران حکومت ایوان مخوف، ماتوی سمیونچ دالماتوف (Matvei Simyonich Dalmatov)، نخستین شهید ملوکانی‌های روسیه، کلیسای نسطوری را کنار نهاد و خانواده و ارباب و اهالی دهکده محل سکونت خود را به دین جدید درآورد. دالماتوف باورهای فرقه‌ای خود را به مسکو نیز رساند. کشیشان ارتدوکس بعدها او را در زندان صومعه‌ای با چرخ شکنجه کشتند. ملوکانی‌ها در سده هفدهم از سلاح برداشتن و کمک به هر گونه خدمت نظامی خودداری کردند و از این رو از جامعه روسیه طرد شدند. - م.

3. Wanderers

4. Tolling of the Bells

5. The New World and its Law

امید مشترک (میانه سده نوزدهم)، برادران متحد (دهه ۱۸۵۰)، عشق اخوت (دهه ۱۸۵۰)، و برادران راست دست (دهه ۱۸۴۰) برجای ماند. این فرقه‌ها و گروه‌های مشابه احتمالاً در سده نوزدهم هزاران پیرو داشتند و منادیان و واعظانی که طرح کلی جامعه عالی را «می‌دیدند» نیز در زمره آنان بودند.^[۱۷]

این تجربه‌ها در زمان‌ها و فضاهاى مختلف تفاوت‌های بسیاری داشت، ولی اکثر آنها مالکیت اشتراکی زمین در اقتصاد شکوفایی را تبلیغ یا اعمال می‌کردند که در آن، همه کار می‌کردند، برابری اجتماعی برقرار بود (یکی از این گروه‌ها حتی کلمات «مادر» و «پدر» را به‌عنوان واژه‌هایی که آشکارا اقتدارگرایانه است ممنوع کرده بود)،^[۱۸] و روابط اجتماعی به‌گونه‌ای بود که به‌جای سوگند یا قانون یا مجریان قانون، با دین به یکدیگر پیوند می‌خورد. رهبر فرقه برادران راست دست، یکی از فرقه‌هایی که در منطقه اورال شکوفا شد می‌گفت: «در پایتخت خداوند، نشانی از ژاندارم و پلیس نیست.»^[۱۹] برخی از آنها تنگ یکدیگر زندگی می‌کردند و در یک ساختمان سکونت داشتند و غذا می‌خوردند، و در برخی از این فرقه‌ها، فعالیت‌های جنسی نیز با نظم و انضباط و مقررات سختگیرانه‌ای همراه بود. در برخی دیگر از این گروه‌ها نیز گذاردن نام قدیسان بر کودکان منسوخ شد و بزرگسالان، همه کودکان جامعه را فرزندان «ما» خطاب می‌کردند و حتی احترام میان بزرگسالان و کودکان نیز از بین رفت (برخی از مردم روسیه در طول انقلاب همه این موارد را آموزش می‌دادند و به کار می‌بستند).^[۲۰]

در میانه سده نوزدهم، مقامات دولتی «عشق برادرانه» و «برادری و برابری جهانی» را که از آموزه‌های دوکوبورها بود الهام‌بخش نوعی آرمانشهر افلاطونی نامیدند و حتی فرقه ملوکانی ام. آ. پاپوف^۱ را با طرفداران سن-سیمون مقایسه کردند.^[۲۱] هر دو این تفسیرها اشتباه بود؛

اگرچه آرمانشهرهای دینی اغلب انضباط را می‌ستودند، ولی جامعه آنها از سایر جهات شبیه پادشاهی فیلسوفان افلاطون بود؛ و اگرچه همچون سن-سیمون مسلک شبه‌سوسیالیستی عشق را موعظه می‌کردند، اصول اخلاقی، پیشینه اجتماعی، و جهان‌بینی آنها به شدت با سوسیالیست‌های آرمانشهری فرانسوی دهه ۱۸۳۰ تفاوت داشت که برابری جنسیتی، آزادی کارگران، و توسعه اقتصادی جهانی را تبلیغ می‌کردند. فرقه‌های روسی بیش از اینکه در جست‌وجوی بهشتی جهانی باشند در پی مأمونی محلی بودند که تزار و خانواده‌اش (ولی نه سایر عناوین و مناصب)، در برخی موارد عنصری از عقلانیت، و دنیایی آرام و رام و سرشار از حقیقت و آزادی در آن جای داشته باشد. به‌رغم اشاره‌های گاه و بیگاه به عناصر منجی‌گرایی جهانی و گفتمان بهشت زمینی، آرمانشهرهای فرقه‌ای بیش از ساختن و توسعه دادن به‌دنبال پا پس کشیدن و انزوا بودند، بیش از اینکه شهری باشند روستایی بودند، و بیش از اینکه دنیوی و پرومته‌ای باشند دینی بودند.

بزرگ‌ترین جلوه آرمانشهرگرایی مردمی در شورش‌های دهقانان و قزاق‌ها، از قبیل شورش‌های بزرگ سده‌های هفدهم و هجدهم بلوتنیکوف^۱، رازین، بولاوین^۲، و پوگاچف پدیدار شد. برخی ویژگی‌ها در میان همه این شورش‌ها مشترک بود: گرایش به سرکوب و ترس در زمانه بحران به تولید اسطوره‌های بویارهای شیطان‌صفت و تزارهای نجات‌بخشی که «گذشته طلایی را احیا می‌کردند»؛ فوران خشونت ویرانگر علیه مردم، اشیاء و مکان‌ها؛ ائتلاف‌های موقتی طبقات فرودست (دهقانان، شهرنشینان، قزاق‌ها و اقلیت‌های قومی)؛ و راهزنی گروهی.^[۲۲] استنکا رازین^۳ در میان دهقانان برای شجاعت و زیرکی جادویی‌اش افسانه شد. پوگاچف بیشتر محبوب روشنفکران آنارشیست بود و در طول انقلاب روسیه، پیرامون هر دو آنها را هاله‌ای از ستایش احاطه کرده بود (و شورش‌های مردمی جنگ داخلی از شیوه‌های آنها تقلید می‌کرد). پوگاچف که شورش او بزرگ‌ترین

1. Bolotnikov

2. Bulavin

3. Stenka Razin

شورش در تاریخ روسیه قبل از سال ۱۹۰۵ بود، خواستار دنیایی بدون اشراف بود که در آن، «همه بتوانند از آرامش و زندگی سرشار از صلحی ابدی برخوردار باشند».^[۲۳] به گفته مارک ریف^۱، آرمان او «جامعه‌ای ایستا و ساده بود که در آن، حاکمی عادل، رفاه همگان را در چارچوب وفاداری همگانی به پادشاه تضمین کند».^[۲۴] سلطنت‌طلبی دهقانان در بیشتر رؤیاها و شورش‌های آرمانشهری دیگر در روسیه پیش از انقلاب حاضر بود.^[۲۵] الکساندر هرتزن^۲، بنیان‌گذار سوسیالیسم روشنفکران، اهداف نهایی این شورش‌های مردمی را مهتاب تخیل نامید و با آفتاب خرد مقایسه کرد.

آرمانشهرگرایی شورشی، شیوه‌های جدید رفتار را در پی داشت که بارها در انقلاب‌های سده بیستم پدیدار شد. یکی از این شیوه‌ها حضور قهرمانان انقلابی بود که همچون رابین‌هود، از ثروتمندان می‌ستاندند و به فقرا می‌رساندند و همچون مسیح، بعد از اعدام جاودانه می‌شدند. دومین حالت، شیوه خاصی از هماهنگ‌سازی اهداف با بهره‌گیری از نمادها و تصاویر بود. «برخیز برخیز ای آفتاب سرخ / و ما بیچارگان را به نور خود گرم کن»، مضمونی بود که وامدار تصاویر دینی بود و در ترانه‌های عامیانه تکرار می‌شد که آرزوی بازگشت استنکا رازین و سپیده‌دم جدید را بیان می‌کردند.^[۲۶] در یکی از شورش‌های بزرگ در سال ۱۸۶۱، پرچم سرخی را روی گاری در دهکده‌ای گرداندند.^[۲۷] شمایل‌شکنی^۳ و تخریب از رخدادهایی بود که بارها تکرار می‌شد. زندان‌ها و شهرها در آتش می‌سوخت و خاکستر می‌شد؛ دهقانان در خانه‌های اربابی، شیشه‌ها، پنجره‌ها و شومینه‌های مجللی را که نماد چیزهای جدید و بیگانه بودند خرد می‌کردند.^[۲۸]

هنگامی که پوگاچف دستور داد یکی از منجمان آلمانی در سن پترزبورگ را بر سر نیزه کنند «تا به بهشت نزدیک‌تر شود»، مجازات نمادین^۴ که یکی از شکل‌های باستانی مجازات بود حالتی ضد روشنفکرانه و ضد مدرنیسم

1. Marc Raef
3. Iconoclasm

2. Alexander Herzen
4. Symbolic retribution

به خود گرفت.^[۲۹] دهقانان در شورش‌های پس از دورانِ رهایی، به گونه‌ای از ولیا یا آزادی سخن می‌گفتند که انگار شیئی است که در کاغذ کادو پیچیده‌اند یا در جعبه‌ای گذارده‌اند. بنابراین تصاویر آرمانشهری و رؤیاهای مردمیِ جامعه، در دوره‌های خشونت با نوع خاصی از رفتار همراه شد که در حرکت‌هایی همچون نهضت‌های هزاره‌گرایانهٔ قرون وسطی و اوایل اروپای مدرن تا انقلاب‌های بزرگ اروپایی در سده‌های هفدهم و هجدهم نمایان است: مساوات‌طلبی، همترازسازی، شهرزدایی، شمایل‌شکنی، نمادسازی، و ایجاد ارزش‌های جدید.^[۳۰]

کلیبانوف^۱ در بررسی شورش بزنا^۲ و قتل عام سال ۱۸۶۱، چندین صفحه تأثیرگذار و درخشان را به سخنرانی آفاناسی شاپوف^۳، قوم‌شناس مردم‌گرا و افراطی در مراسم خاک‌سپاری شهدای شورش اختصاص داد.^[۳۱] این یکی از نخستین پیوندهای آشکار میان آرزوهای شورش مردمی و عقلانیت افراطی روشنفکران در روسیه بود که شاید به دلیل اینکه نخستین مراسم خاک‌سپاری انقلابی در تاریخ روسیه بود و راهپیمایی انقلابی معروف خاک‌سپاری «شما قربانی هستید» از دل آن برخاست، از درخشش و جذابیت بیشتری برخوردار بود.

در نیم قرن پُرتب‌وتابِ میانِ رهایی سال ۱۸۶۱ و انقلاب سال ۱۹۱۷ بر سر این اسطوره‌ها، اقدامات، رؤیاها، و حساسیت‌ها چه آمد؟ نیروهای بسیاری برای فرسودنِ آنها به هم پیوستند: سیل روزافزون دهقانانِ جویای کاری که به شهرهای بزرگ و شهرهای کارخانه‌ای سرازیر می‌شدند؛ شکل‌گیری پرولتاریای روسی که پیامد آن بود، تغییر شدید ترکیب جمعیتی مناطق روستایی که مردم را از زمین‌ها بیرون راند، رشد سواد و تحصیل و پیدایش حجم عظیمی از مطالب خواندنی مردمی که نمایانگر ارزش‌های «مدرن» تعلق ملی، تحرک اجتماعی، جاه‌طلبی، موفقیت، ماجراجویی، سفر، و علاقه به علم به جای خرافات بود.^[۳۲] اصلاح شیوه‌های کشاورزی به

1. Klibanov

2. Bezdna

3. Afanasy Shchapov

دست پتر استولپین^۱ نخست‌وزیر روسیه در سال‌های آخر حیات امپراتوری که در هم شکستن جوامع دهقانی و مکانیزم بازتوزیع جبرانی آن را تشدید کرد و در حوزه‌ای محدود، بر آن اثر گذاشت را نیز باید به این افزود. بسیار عجیب است که همه شیوه‌ها و رؤیاهای دهقانی که در فوق به تصویر کشیدیم در میانه طوفان انقلاب راه خود را به عرصه سیاست گشودند. ویژگی‌های آن انقلاب، انواع مختلف ترس‌های «پیشامدرن» و «ضد مدرن» و آرزوهای جمعیت روستایی را به سطح آورد و در یک مفهوم، چشم‌انداز آن را دوباره روستایی کرد و حتی برخی از شهرهای پرولتاریایی رو به انحطاط را دوباره به شهرهای دهقانی تبدیل کرد.

دهقانان دهه ۱۸۷۰ نتوانستند به آرمانشهرهای سوسیالیستی روشنفکران مردم‌گرا پاسخ دهند و دهقانان دهه ۱۹۰۰ نیز نتوانستند رؤیاهای مارکسیستی ملموس آینده‌ای را که کارگران افراطی برای آنها به تصویر می‌کشیدند بپذیرند و حتی درک کنند. دهقانان روسیه در هیچ مفهوم اروپایی یا روشنفکری سوسیالیست نبودند و در مفهومی که نخبگان حاکم به آنها نسبت می‌دادند نیز محافظه‌کار نبودند. آنها دهقان بودند. رؤیاها و آرزوهای آنها درباره زمین و آزادی و نظم (نظم خود آنها)، هرچند به گونه‌ای مبهم صورت‌بندی شده بود، در سال ۱۹۰۵ با قدرتی عظیم دوباره ظاهر شد. در سال ۱۹۱۷، دهقانان طومار نظام اجتماعی باستانی را در هم پیچیدند و آنگاه گیج و خشمگین، با تهدید نظام نوینی روبرو شدند که خود نساخته بودند و هر لحظه بزرگ‌تر می‌شد. سنت‌های آرمانشهر دهقانی بر آرزوهای عمیق مردمی استوار بود.^[۳۳] رفتار آنها در طول انقلاب روسیه، و چیزهایی که قبل از نابودی تمدنشان به دست اشتراکی‌سازی استالین در آرزوی آفرینش و حفظش بودند، به خوبی نشان می‌دهد که تصویر آزادی، حقیقت، و حاکمیت بر خویشتن در آسمان پهنای روسیه بسیار درخشان‌تر از ستاره سرخ بلشویسم یا هر ایده سیاسی دیگر بود.

آرمانشهرِ حکومتی: رژه، نمای بیرونی، استعمار

آرمانشهرِ حکومتی نوع خاصی از رؤیایینی صاحبانِ قدرت است. در این آرمانشهر، جمعی معدود زندگی دیگران را به گونه‌ای سامان می‌دهند که الزاماً به سعادت آنان نمی‌انجامد، بلکه آنها را برای تولید (کارخانه)، جنگ (ارتش)، یا حبس (زندان) سازماندهی می‌کند. نهادهایی که از دل این سازماندهی برخاست بر سلسله‌مراتب، انضباط، تقسیم‌بندی، نظم آهنین، برنامه‌ریزی عقلانی، محیط هندسی (خط تولید، پادگان، سلول زندان)، و نوعی رفاه‌گرایی استوار بود. برخی از انواع آرمانشهر، که اغلب نام توهمین‌آمیز «کمونیسم پادگانی» را بر آنها می‌نهند، به دلیل الگوگیری از این نهادها آماج حمله قرار گرفته‌اند. ولی خود این نهادها حاوی عنصر بزرگی از آرمانشهر هستند: نظم مطلوب، عقلانیت شدید، روزنه‌ای برای ظهور تخیلات سازنده سازمان‌دهندگان که در آرزوی ساختن محیط‌ها، و حرکت یا کنترل مردم همچون مهره‌های شطرنج هستند. نظامی‌سازی جسم که میشل فوکو تحلیل کرد، برای تبدیل دهقان به سرباز طراحی شده بود. جسم موضوع و هدف قدرت بود و برای اطاعت و فرمانبرداری همچون ماشین تعلیم می‌دید و شکل می‌گرفت. زندان نمونهٔ بنتام^۱ یعنی سراسربین^۲ که برای خردسازی، کنترل و مراقبت طراحی شده بود، جلوهٔ دیگری از علاقهٔ روشنفکران به کنترل عقلانی از طریق انضباط و نظم بود. این تنها یک «آرمانشهرِ عجیبِ کوچک» نبود، بلکه استعاره‌ای اساسی برای آنچه فوکو «تکنولوژی انقیاد» می‌نامید، یا کاربرد گستردهٔ شیوه‌های نظامی در تولید، زندان و سایر عرصه‌های زندگی بود.^[۳۴]

1. Jeremy Bentham

۲. Panopticon: نوع ویژه‌ای از معماری که جرمی بنتام، فیلسوف فایده‌گرای انگلیسی طراحی کرد تا زندانبان‌ها بتوانند بدون نیاز به نظارت مستمر احساس نظارت را در زندانبانان ایجاد کنند. -م.

در روسیه، آرمانشهرِ حکومتی را همچون نورِ عقلانیتی به تصویر می‌کشیدند که بر ظلمت دنیای وحشی دهکده می‌تابید. این آرمانشهر در همهٔ جلوه‌هایش («یکه‌سالاری زیبا» و «دولتِ پلیسی منظم»، نظامی‌سازی املاکِ ملاکان، علاقهٔ وافر امپراتورهای گاتچینا^۱ به رژه‌های نظامی، مراسم مدح و ثنا، برنامه‌ریزی شهری آرمانشهری، و سودای کنترل تمام‌عیار سرتاسر روسیه، به‌گونه‌ای بود که اهداف و شیوه‌هایش با عمیق‌ترین رؤیاهای آرمانشهری دهقانان بیگانه بود. هدف این آرمانشهر هدیه کردن نظم و رفاه به جمعیتی بود که علاقه‌ای به آن نداشت و عطایش را به لقایش می‌بخشید. آنها می‌خواستند مردم را به کسوتی که خود می‌خواهند درآورند و آن گونه که می‌خواهند برنامه‌ریزی کنند و گاهی حتی به بازیچه‌های انسانی برای سرگرمی روشنفکرانهٔ خود تبدیل کنند که سازندهٔ این اسباب‌بازی‌ها بودند. شیوهٔ این کار نظم و انضباط نظامی، عقلانیت غربی، شکل‌های هندسی و خطوطی برای محدود ساختن و هدایت مردم بود که همه در چارچوب سلسله‌مراتب دقیق و روشنی از رده، امتیاز، ظاهر، و سبک فردی انجام می‌شد. در سدهٔ هجدهم، عقلانیت که در شهر و لشکر تجسم یافته بود، همان‌طور که در سرحدات غربی قارهٔ اروپا به پیش می‌رفت راه خود را به باغ‌های سبز، بیابان‌ها و چمنزارها، جنگل‌ها و دشت‌های روسیه نیز می‌گشود. ولی در روسیه، ویژگی بارز جریان‌های آرمانشهری حکومتی صداقت و خشونت بود (غرورِ آرمانشهری) که در تردید به هویت ملی و این آگاهی ریشه داشت که خاک و انسان‌ها و روحیهٔ مردم روسیه در برابر جذابیت‌های اقلیدس^۲، مارتینت^۳، و افلاطون، بیش از همتایان اروپایی‌اش مقاومت می‌کند و در عین حال، از نظر جسمی توانایی مقاومت کمتری دارد. نزدیک‌ترین مدل این شیوه به روسیهٔ سدهٔ هجدهم، کشور پروس بود.

1. Gatchina

2. Euclid

3. Martinet

ماکس وبر^۱ گفت: «انضباط سپاه سرچشمه هر انضباطی است.» [۳۵]

دیکتاتورهای نظامی سده هجدهمی پروس نیز چنین باوری داشتند. کشور کوچک آنها در زمانهای مختلف «سپاهی با یک کشور» و «اردوگاهی مسلح» نام گرفت. می‌گفتند سپاهیان «سرامد و روح کشورند» [۳۶] و آن را «نهاد جزایی عظیم» نیز می‌نامیدند. [۳۷] پروس تحت حکومت مجموعه شگفت‌انگیزی از انتخابگران و پادشاهان توانمند، به‌ویژه فردریک ویلیام اول (۴۰-۱۷۳۰) که «استاد تمرین‌های نظامی» بود، «نظامی‌سازی» جامعه را به پیش برد. آنها در چیزی که به قول یکی از پژوهشگران مدرن «پروس جمع‌گرا» [۳۸] بود، دولت قدرتمندی برپا ساختند که انضباط را افزون بر جنگ در تولید نیز به کار می‌بست. [۳۹] حکومت و سپاه، از نظر افراد و اخلاق با یکدیگر درآمیخته بودند و هر دو از قوانین بسیار دقیق و مفصل انضباط، همنوایی، کارایی، نظم، و مقررات رفتاری سختگیرانه پیروی می‌کردند. اقتصاد تا حدی نظامی شده بود و سربازان را در مزارع و کارخانه‌های دولتی به کار می‌گماردند. حتی محیط زندگی نیز در صورت امکان چهره‌ای نظامی به خود می‌گرفت: خیابان‌های شهرها به‌صورت مستقیم احداث می‌شدند و جاده‌های جدید را در خطوط کاملاً راست می‌ساختند، ساختمان‌های شهر و آمد و شد برنامه‌ریزی شده بود و از مرکز، و در راستای تقارن و هماهنگی عصری خردورز کنترل می‌شد. برای پاکسازی جامعه از عناصر کثیف (گدایان، ولگردها، کولی‌ها) و کاهش تعداد جشنواره‌های اسراف‌آمیز تلاش‌هایی انجام گرفت. همه این کارها از انگیزه‌های عمیق برای تبدیل جامعه پروس به چیزی برمی‌خاست که به قول هانس روزنبرگ^۲ «یک ماشین انسانی عظیم» بود. [۴۰]

در سرزمین‌های پهناور، تهی و ضعیف روسیه، تلاش برای اعمال شکل‌های پروس نظامی‌سازی جامعه علاوه بر تنش و تعارض، رؤیاهای

1. Max Weber

2. Hans Rosenberg

آرمانشهری را نیز به ارمنان آورد. در آغاز تاریخ امپراتوری در روسیه، پتر کبیر را می‌بینیم که سیاست‌های «سازنده عقلانی» را در امپراتوری خود به کار بست (نظم بخشیدن دقیق به فضا، اسناد و رویه‌ها؛ دیوان‌سالاری رسمی و غیر فردی؛ جدایی علمی اداره امور از رعایا با مرتب‌سازی فیزیکی ادارات؛ تثبیت جمعیت به‌عنوان رعایای وابسته به زمین و به حرکت درآوردن آن برای سازندگی و جنگ).^[۴۱]

پتر کبیر (۱۷۲۵-۱۶۸۲) مراسم نظامی به سبک غربی را همزمان با هندسه وارد روسیه کرد. مانورهای پروسی (آرایش، رژه، تمرین) زینت‌بخش میادین پایتخت‌ها و بعدها شهرهای جدید شد.^[۴۲] در میانه سده هجدهم، افسران سابق که اکنون از خدمت نظام مرخص شده و به کسوت اشراف درآمد بودند این شیوه‌ها را به روستاها و مزارع بردند. «نظامی‌سازی مزارع» نمونه‌ای شفاف از آرمانشهر حکومتی در سطح محلی بود. دنیای عقلانیت و تقارن نظامی غربی که خدمتکاران اعیان به‌تازگی ترک کرده بودند، اکنون به‌صورت مینیاتوری بازتولید می‌شد. رعایا در واحدهای نظامی سازماندهی شدند و جداول زمانی و برنامه‌ها، همراه با صدای شیپور و ضربات طبل رواج یافت. خدمتکاران گاهی لباس فرم به تن می‌کردند و برای سرگرمی مالک و میهمانانش رژه می‌رفتند. کیفیت نمایشی و بازی‌گونه فرماندهی نظامی و ساختن شکل مربع با مردم کاملاً رواج یافت. برای افسری که این رسم را انجام می‌داد، «بیش از اینکه حس انجام وظیفه و احترام مطرح باشد، احساس لذت و رضایت از این اهمیت داشت که اکنون توانسته است سرنوشت مردان را بر اساس اصول عمومی مدرن، به‌شیوه نظم و یکدستی عقلانی‌ای شکل بدهد که به لحاظ زیبایی‌شناختی لذت‌بخش است».^[۴۳] علاقه دیوانه‌وار به رژه، ویژگی‌ای که به الکساندر اول نسبت می‌دهند، در اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم در میان تزارهای روسیه رواج داشت. «مکتب حاکمان گاتچینا» نام خود را از مزرعه تزار پاول در نزدیکی سن‌پترزبورگ گرفت. در آنجا اردوگاهی به سبک اردوگاه سپاهیان پروسی،

با میدان‌های رژه، سربازخانه، و نگهبان برپا شده بود که آن را با تمرین‌ها و مانورهای مستمر و تغییر نگهبان‌ها زنده نگه می‌داشتند. گانتچینا دنیای کاملی بود که پاول (۱۸۰۱-۱۷۹۶)، که در سال‌های طولانی پیش از بر تخت نشستن فردی مطرود و حاشیه‌نشین بود، در آنجا توانست زندگی دهقانان را نظامی کند، انرژی مهارشده خود را در تمرین‌های نظامی سختگیرانه آزاد کند، و مدلی از دولت رفاهی را ایجاد کند که با بهترین بیمارستان‌ها، مدارس و ساختمان‌ها تکمیل شده بود.^[۴۴]

پسرش الکساندر اول (۲۵-۱۸۰۱) از «عشق به نظم، کارایی و مقررات دقیق» برخوردار بود و «عاشق جزئیات نظامی»، به‌ویژه مراسم رژه بود. نیکلای اول برادر الکساندر (۵۵-۱۸۲۵) این عشق را به افراط کشاند: به گفته یکی از زندگی‌نامه‌نویسان معاصر، او «به رژه‌های تشریفاتی معتاد بود». عشق نیکلای به چیزهای نظامی را اغلب «ترس بیمارگونه نظامی» یا اقدامی دفاعی تفسیر می‌کنند. ولی مسئله فراتر از این بود. نیکلای الگوهای پدرسالارانه و نظامی سازماندهی جامعه در روسیه را با یکدیگر درآمیخت و اصول نظامی را، همراه با انتصابات، فرماندهان، لباس فرم، و مقررات در دولت به کار بست. در واقع، همان‌طور که یکی از ناظران معاصر اشاره کرده است، نیکلای واقعاً وظیفه خود را «انضباط بخشیدن به کشور» می‌دانست.^[۴۵] مارکی دو کوستین^۱، با وجود همه اغراق‌ها و روسیه‌هراسی‌اش در سال ۱۸۳۹ روسیه را «امپراتوری مانورهای نظامی» نامید که در آن، «همه‌چیز همچون سربازخانه‌ها یا اردوگاه‌ها» کنترل می‌شد. او زندگی مردمان روسیه را «شاهکاری از مکانیک نظامی» و روس‌های فرودست را «قطعات یک ماشین» می‌دانست که «بر اساس اراده‌ای عمل می‌کنند که به آنها تعلق ندارد و زندگی‌شان شبیه حرکت عقربه‌های ساعت است».^[۴۶]

اگر انضباط نظامی عنصر اصلی آرمانشهر حکومتی بود، تقارن فضایی

و سردرهای شکوهمند نمای بیرونی آن بود. نخستین شهر مدرن روسیه، باروی نظم و کنترل ایستا به‌جای نماد و پایگاهی برای تغییر و دگرگونی بود.^[۴۷] سن پترزبورگ پایتخت جدید، «نمایانگر مجد و شکوه امپراتوری» بود و قرار بود شهرهای جدید نیز این‌گونه باشند. برنامه‌ریزی شهری در روسیه سده هجدهم طرحی بسیار مفصل و یکدست برای همه شهرهای جدید امپراتوری بود: جانمایی‌های شعاعی، مستقیم، یا پره‌ای؛ شبکه‌هایی از جاده‌های داخلی مستقیم که باید عرض آنها به اندازه دو برابر بلندترین ساختمان می‌بود؛ میدان‌ها و میدانهای مرکزی منظم با میدانی مرکزی برای رژه‌های نظامی، یک خیابان اصلی، و ساختمان اداری در مرکز؛ سبک معماری یکپارچه؛ و مناطق مسکونی کاملاً مجزا همراه با سازه‌هایی که به لحاظ گرافیکی بر اساس طبقه اجتماعی، ابعاد، ارتفاع، مصالح، و طراحی نمای بیرونی کاملاً از یکدیگر متمایز بودند. در دوران حکومت الکساندر اول، به‌ویژه در دهه سرشار از وحشت ۲۰-۱۸۱۰، ویلیام هاستی^۱ معمار اسکاتلندی و همکاران روسش مدل نماهای بیرونی را طراحی کردند که باید در احداث شهرها و خانه‌های سرتاسر امپراتوری به کار می‌رفت. جانمایی‌های شبکه‌ای در سده‌های هجدهم و نوزدهم حتی به روستاها نیز ابلاغ می‌شد، ولی البته همواره اجرا نمی‌شد.^[۴۸] کوستین سن پترزبورگ را «اردوگاه سنگی» و «ستاد فرماندهی یک سپاه، نه پایتخت یک کشور» نامید. روسیه‌ای که می‌دید، او را به یاد پروس دوران حکومت فردریک ویلیام اول می‌انداخت. او گفت: «میدان و خطوطی که با گچ ترسیم شده‌اند به خوبی با این دیدگاه حکمرانان مستبد همخوانی دارند که زاویه‌های قائمه به یکی از ویژگی‌های معماری استبدادی تبدیل شده است.»^[۴۹]

از زمان پتر کبیر تا دست‌کم سده هجدهم، سنت «آرمانشهرِ مداحانه»^۲ در مراسم و تشریفات دربار شکوفا شد و تصویرنگاری سعادت (رفاه، امنیت،

نظم، فضیلت، هماهنگی، آرامش) را ایجاد کرد.^[۵۰] این تصویرنگاری یکی از عناصر اصلی آرمانشهر حکومتی بود. شهرهای جدید، خود تصویرهایی از نظم امپراتوری بودند؛ برخی از برنامه‌ریزان سن پترزبورگ حتی مدل‌های نماهای بیرونی‌ای را در پایتخت طراحی کردند که به مالکان آنها اجازه می‌داد هر آنچه را می‌خواستند در پس این نماها بسازند.^[۵۱] رؤیای معروف شاهزاده گریگوری پوتمکین^۱ برای مستعمره‌سازی فتوحات تازه در سرزمین‌های جنوب و آراستن آنها با شبکه‌ای از شهرهای باشکوه، نمونه‌ای عالی از عقلانی‌سازی نهفته در آرمانشهر حکومتی بود. مفهوم دگرگونی اجتماعی و زیست‌محیطی با شیوه‌های اداری او را شیفته خود کرده بود، و در آرزوی «مدرن‌سازی» و «عقلانی‌سازی» جهان پر هرج و مرج پیرامون خود با برنامه‌ریزی و بسیج و به حرکت در آوردن مردم بود. به‌دستور او خرسون^۲، نیکولایف^۳، تاگانروگ^۴، مریوپل^۵، و سایر شهرها در دشت‌های پهناور جنوبی و در کرانه دریای سیاه احداث شدند. شهر بسیار ستودنی یکاترینوسلاو^۶، طوری طراحی شده بود که «آتن اوکراین» و همچون قصیده‌ای در لباس ساختمان و هدیه‌ای به پیشگاه ملکه کاترین کبیر باشد. و این همه با استفاده از رعیت‌ها، هنرمندان و کارگرانی ساخته شده بود که در کسوت سپاهیان خدمت می‌کردند.^[۵۲]

تاریخ‌نگاران در درستی افسانه پذیرفته‌شده «دهکده‌های پوتمکین»، یعنی جوامع و سازه‌هایی تردید کرده‌اند که یک‌شبه برپا شد تا چشمان کاترین و همراهمانش را بنوازد که در سال ۱۷۸۷ به سمت پایین رود دنیپ^۷ در حرکت بودند. ولی شکی نیست که آرمانشهر مینیاتوری که در کرانه‌های آن رود ساخته شد بخشی از طرح تولیدی بزرگ‌تر رؤیای آرمانشهری پوتمکین بود.

1. Gregory Potemkin
3. Nikolaev
5. Mariupol
7. Dnieper River

2. Kherson
4. Taganrog
6. Ekaterinoslav

آماده‌سازی‌های او و سفر خانواده سلطنتی همه عناصر آرمانشهر مداحانه را با یکدیگر ترکیب کرده بود: همان‌طور که جشن‌های تماشایی کاترین بر روی عرشه کشتی «تصویرنگاری سعادت» را تکرار می‌کرد، کشتی خود با آرامش و وقار روی آب شناور بود و از جلو دهکده‌های مصنوعی، و شهرهای متقارن می‌گذشت و رژه‌ای نظامی در امتداد ساحل، داستان را با چکیده تصویری بسیار روشن اطاعت و فرمانبرداری به پایان می‌برد.^[۵۳]

آرمانشهر مداحانه، هندسی‌سازی فضا، عقلانی‌سازی، و روحیه سپاهی نظم و فرمانبرداری در اوایل سده نوزدهم در مستعمرات نظامی در هم آمیخته بود. مردی که به ایجاد این آرمانشهر کمک کرد آلکسی آراکچیف، از صاحب‌منصبان مدنی و نظامی برجسته پاول و الکساندر اول بود. در دوران پاول، او بر مسند فرمانداری شهر سن‌پترزبورگ تکیه زد؛ «علاقه شدید به جزئیات، نظم، هوشمندی» او را به تمیز کردن خیابان‌ها و میدین پایتخت کشاند؛ و وضعی که در برابر نماهای بیرونی داشت سبب گردید تا فضولات و کثافت را در حیاط‌ها و خیابان‌های فرعی انبار کند. او مزرعه خود در گروزینو^۱ را به تقلید از گاتچینای پاول و بنابراین شبیه به اردوگاهی پروسی ساخت. ردیف‌هایی از خانه‌های صورتی‌رنگ دو واحدی در دو سوی خیابان‌های سنگ‌فرش و مستقیم قرار داشت. در نزدیکی محل تلاقی جاده‌ها نمایشگاه‌هایی برپا بود و این شهر کوچک نظامی با دوازده یادبود، باروها، مناره‌ها، برج‌های نگهبانی، پرچم‌ها و یک اکروپولیس آتی بر روی یک سربالایی تزیین شده بود (به تصویر ۲ نگاه کنید). سرباز-دهقان‌های آراکچیف رایونیفورم پوشانند، با تمرین‌های نظامی هر روزه و دشوار تربیت کردند، در زمینه تعمیر و نگهداری خیابان‌ها و ساختمان‌ها دستورالعمل‌های مفصلی به آنها دادند، با سرویس‌های رفاهی از آنها مراقبت کردند؛ و حساب و کتاب تنبیه و مجازات همه ساکنان مزرعه را ثبت می‌کردند.^[۵۴]